

حکومت سامانیان مدافع نظم و قانون، شریعت عامه، حفظ سنن و سلسله مراتب اجتماعی بودند و در نشر علم ادب و ترجمه همت گماشتند؛ با نفوذ غلامان ترک در دستگاه آنان، زمینه‌ی فروپاشی این سلسله‌ی ایرانی فراهم گردید.

کاخ بلند دولت غزنوی به سبب بینوایی مردم ناشی از فشارهای مالیاتی، جنگ‌های پیاپی، بی‌توجهی به منابع اقتصادی، تصعبات خام مذهبی و دشمنی با شیعیان بویژه با اسماعیلیه، خاصه خرچیه، هدایای کلان به خلفا و سران لشکری، برکنشیدن نالایقان، مفرضان و سالوسان، آزدن صالحان و مشفقان، میگساری و بزم‌های پرهزینه، تازی‌گرایی و بی‌توجهی به باورهای ملی و تکیه بر تائید خلفا، بی‌اعتنایی به آرای خیرخواهان، بی‌رسمی‌ها و ناحفاظی‌ها، دهن‌بینی و سخن‌چینی‌ها، فروگیری

معتندان، قفدرانیدن و بی‌اعتبارکردن نزدیکان و سالاران وفادار، برکنشیدن مداحان و راندن حق‌گویان، فرو ریخت و ستاره‌ی روشن این خاندان افول کرد؛ تا آن‌جا که شکست خفت‌بار مسعود در نبرد دندانقان از ترکمانان و فرار به هندوستان در واقع تیر خلاص را بر پیکر نیمه‌جان او وارد کرد.

### مقدمه

در قرن چهارم هجری قمری ماوراءالنهر و خراسان تحت حکومت سامانیان از اعقاب بهرام چوبین سردار ساسانی بود؛ این دودمان، مدافع نظم و قانون، شریعت عامه، حفظ سنن و سلسله مراتب اجتماعی بودند.<sup>۱</sup> این رویکرد و حسن توجه به این خاندان، در گزارش جغرافیادانان و جهانگردان قلمرو سامانی آشکارتر است.

این حوقل<sup>۲</sup> که به‌هنگام اسارت منصور بن نوح سامانی از ماوراءالنهر دیدن کرد، نوشت: «در سراسر مشرق حکومت آل سامان استوارتر و عده‌شان بیش‌تر و ساز و برگشان کامل‌تر و منظم‌تر و عطایشان فراتر و جیره‌ی سربازان‌شان فراوان‌تر و بیستگانی<sup>۳</sup>‌شان مداوم‌تر؛ با آن‌که جایب‌ها<sup>۴</sup> و خراج‌ها و اموالشان در خزانه‌ها کم‌تر است».<sup>۵</sup>

با نفوذ غلامان ترک در دستگاه سامانیان، کم‌کم زمینه‌سازی فروپاشی این سلسله ایرانی سامانی فراهم گردید؛ الهتگین که از غلامان سامانیان بود، به‌دلیل کاردانی و لیاقت، پایگاه خویش را بالا برد، و با دریافت منشوری از منصور بن نوح سامانی، موقع خود را در غزنه سامان داد و تحکیم بخشید؛ سپس به امارت طخارستان رسید؛ پس از مرگ او و جانشینی کوتاه‌فروزندش اسحاق و آن‌گاه غلامش بلگانگین، سرانجام «سبکتگین» در ۲۷ شعبان سال ۳۶۶ هجری

# پادافره خودکامگی

## نابخردی و بی‌تلاسی

### از نگاه بیهقی

مقدمات و احیای فلسفی - عضو هیات علمی  
دانشگاه آزاد نصف‌آباد

قمری یکی دیگر از غلامان ترک که داماد الپ تگین بود به فرمانروایی غزنین رسید؛ سبکتگین پادشاهی را در خاندان خود برقرار ساخت و بدین ترتیب سلسله‌ی غزنویان بنیاد نهاده شد.<sup>۶</sup>

اقتدار دولت غزنویان بیش‌تر مربوط به محمود غزنوی و حکومت سی‌ساله‌ی اوست؛ امارت او (۴۲۱-۳۸۸ق) بیش‌تر به لشکرکشی گذشت. این جنگ‌ها بیش‌تر در نواحی شمالی هندوستان صورت گرفت و به‌نام جهاد با هندوان «بت‌پرست» و به تعبیر خود برای نشر اسلام صورت گرفت و نتیجه‌ی آن غارت بی‌سابقه‌ی نواحی شمالی هندوستان، انتقال ثروت بیکران آن نواحی به غزنه پایتخت او شد.

محمود موفقیت‌های خویش را بیش‌تر مرهون سازمان نیروهای جنگی بود؛ لشکر غلامان ترک زرخرید، مانند عهد خلفا و سامانیان، هسته‌ی مرکزی و اساسی نیروهای جنگی محمود را تشکیل می‌داد؛ ولی محمود برخلاف زمان ماضی توانسته بود، نظم و تنسیقات سختی را در میان ایشان برقرار سازد... محمود گذشته از غلامان ترک از داوطلبانی که به‌اصطلاح «غازی» یا «مبارزان راه دین» نامیده می‌شدند، نیز کاملاً به‌منظور لشکرکشی‌های غارتگرانه و جهان‌گشایی‌های خویش، استفاده می‌کرد.<sup>۷</sup>

غنائم حاصل از لشکرکشی‌ها، هرقدر هم زیاد می‌بود، هرگز نمی‌توانست هزینه‌های هنگفت نگاه‌داری لشکر، دربار و اشتهای روزافزون محافل درباری و سران نظامی را جبران و ارضا کند.<sup>۸</sup> ناگفته نماند که در این عهده قلمرو غزنویان بسیار گسترده شد و دگرگونی‌هایی در تمدن و فرهنگ به‌وجود آمد و مدیحه‌سرایان و حتا دانشمندان برجسته‌یی با به‌عرضه‌ی ادب و علم گناشتند؛ اما در پشت این بنای باشکوه دولت محمود غازی، ناخشنودی مردم، از شیوه‌ی اداری، تنگدستی و بدحالی آنان و تضادهای اجتماعی موجود، مقدمات

فروپاشی این نظام حکومتی و بنیان به ظاهر مرصوص آن را رقم می‌زد.

هرچند خانم فیروزه ملکت مسعود غزنوی در آغاز خوش درخشید اما در اندک زمانی در حدود یک دهه، در نتیجه بی‌تدبیری‌ها و خودکامگی‌های و استبداد رأی، دولت او، مستعجل شد؛ شکست از ترکمانان در دندانقان طومار او را درنوشت.

علل و اسباب این فرجام شوم را می‌توان در عواملی، هم چون ناداری و بینوایی مردم ناشی از فشارهای مالیاتی، جنگ‌های پیاپی و بی‌توجهی به منابع اقتصادی، تعصبات خام مذهبی و دشمنی با شیعیان<sup>۹</sup>، بویژه با اسماعیلیه، هدایا و بخشش‌های کلان به خلفا و سران لشکری، برکشیدن نالایقان و مغرضان، آزدن صالحان و مشفقان، میگساری، بزم‌های پرهزینه تازی‌گرایی و بی‌توجهی به باورهای ملی<sup>۱۰</sup> و تکیه به تأیید خلفای عباسی، بی‌رسمی، بی‌اعتنایی به کنکاش‌ها و رایزنی‌ها جست‌وجو کرد.

مواردی که در مقدمه ذکر شد، سلسله‌چینان به تیرگی گراییدن ستاره‌ی روشن آغازین سلطنت مسعود غزنوی و به‌واقع افول غزنویان شد؛ به‌ذکر برخی از آن عوامل با تکیه بر تاریخ بیهقی<sup>۱۱</sup> به‌اختصار می‌پردازم:

### اخذ مالیات و اموال بی‌حساب

سنگینی بار مالیات‌ها در دوره‌ی غزنوی افزایش یافت؛ زیرا برای تدارک مقدمات تهاجم به هندوستان دایماً مالیات‌های «فوق‌العاده» اخذ می‌گردید؛ حتا وقایع‌نگاران درباری هم ناگزیر نوشته‌اند که هنگام اخذ مالیات، رعایا را مانند گوسفند پوست می‌کنند.

مورخان می‌نویسند که بسیاری از روستاها و حتا نواحی خالی از سکنه شده، مجاری آبیاری ویران و متروک گشت و سبب این وقایع را فقط در افزایش میزان خراج و سوءاستفاده‌ها و رشوه‌خواری‌ها و سخت‌گیری‌هایی که ماموران هنگام وصول آن معمول می‌داشتند، می‌توان دانست.<sup>۱۱</sup>

برخی از دولتمردان برای خوشایند شاه، تجاوز به حقوق رعایا را جایز، بلکه رضای ملک را بر مصالح ملک ترجیح می‌دادند و سلطان نیز انباشتن خزانه را از چنین مال‌هایی خوش می‌داشت؛ به‌خلاف سامانیان که خالی‌داشتن آن را.

از جمله این اجحاف می‌توان به هدایای صاحب دیوان خراسانی، ابوالفضل سوری به مسعود اشاره کرد: «... چندان جامه و طرایف و زربینه، سیمینه، غلام و کنیزکه مشکه کافور، عتابه مروارید محفوری و قالی و کیش و اصناف نعمت بود، در این هدیه‌ی سوری که امیر و حاضران به تعجب بماندند که از همه‌ی شهرهای خراسان، بغداد، ری، جبال، گرگان، طبرستان، نادره‌تر چیزها به‌دست آورده بود، آن‌چه زر نقد بود در کیسه‌های حریر سرخ، سبز و سیم در کیسه‌های زرد و دیناری... امیر مرا که بومنصورم (بومنصور مستوفی) گفت:

نیک چاکری‌ست این سوری؛ اگر ما را دو سه چاکر دیگر بودی بسیار فایده حاصل شدی، گفتم: «هم‌چنان است» و زهره نداشتم که گفتمی از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رسانیده باشد، به شریف و وضعی تا چنین هدیه ساخته آمده است و فردا روز پیدا آید که عاقبت

این کار چه‌گونه شود؟ و راست هم‌چنان بود که بومنصور گفت که سوری مردی متهور و ظالم بود؛ چون دست او را گشاده کردند بر خراسان، اعیان و روسا را برکنند و مال‌های بی‌انرازه ستد و سبب ستم او به ضعفا رسید و از ده درم، پنج، سلطان را داد و آن اعیان مستأصل شدند؛ نامه نوشتند به ماوراءالنهر و رسولان فرستادند و به اعیان ترکان بنالیدند تا ایشان اغرا کردن ترکمانان را و ضعفا نیز به ایزد عز ذکره حال خویش برداشتند و منهایان رازهره نبود که حال سوری را به‌راستی از آنها کردند و امیر رضی‌الله عنه سخن کس در باب وی نمی‌شنود و بدان هدیه‌های بافراط وی می‌نگریست تا خراسان، به حقیقت در سر ظلم و درازدستی وی بشد.<sup>۱۲</sup>

### بی‌رسمی‌ها و شادخواری‌ها

از جمله نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی مسعود، هوس‌بازی‌ها و میل سیرنابذیر او به میگساری و مجالس بزم است که در جای‌جای تاریخ بیهقی بدان‌ها اشاره شده:

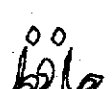
«... به روزگار جوانی که به هرات می‌بود و پنهان از پدر شراب می‌خورد، پوشیده از ریحان خادم، فرود سرای خلوت‌ها می‌کرد و مطربان می‌داشت، مرد و زن که ایشان از راه‌های نپهره،<sup>۱۳</sup> نزدیک وی بردندی، در کوشک باغ عدنانی فرمودند تا خانه‌ی برآورنده خواب قیلوله را و آن را مزمل‌ها<sup>۱۴</sup> بگشتی و خیش‌ها را تر کردی و این خانه را از سقف تا پای زمین، صورت کردند، صورت‌های الفیه،<sup>۱۵</sup> از انواع گردآمن مردان و زنان، همه برهنه، چنان‌که جمله‌ی آن کتاب را صورت و حکایت و سخن کردند. و بیرون این، صورت‌ها نگاهشتند فراخور این صورت‌ها و امیر به‌وقت قیلوله آن‌جا رفتی و خواب آن‌جا کردی.<sup>۱۶</sup>

بیهقی در شراب‌خواری مفرط - که خود ناظر بوده است - گوید: «پس روان کردند، ساتگینی هر یک نیم من و نشاط بالا گرفت و مطربان آواز برآوردند؛ ابوالحسن پنج بخورد و به ششم سپر بیفکند و به ساتگین هفتم از عقل بشد؛ ... و ابوالعلاء طبیب در پنجم سرپیش کرد و بیبردنش، خلیل داود ده بخورد... داود میمندی مسنان افتاد... خواهجه هژده بخورد و خدمت کرد رفتن را به امیر گفت: «بس! اگر بیش از این دهند، ادب و خرد از بنده دور کند... و امیر پس از این می‌خورد به نشاط و بیست و هفت ساتگین نیم منی تمام شد.»<sup>۱۷</sup>

امیر مسعود در مواردی فرمان اعدام یا مصادره اموال صادر می‌کند و از شهر خارج می‌شود تا دور از غوغا به شکار و شادخواری بپردازد: «... و آن روز و آن شبه تدبیر بر دار کردن حسنگ در پیش گرفتند. چون کارها ساخته آمد... امیر برنشست و قصد شکار کرد و نشاط سه روزه با ندیمان، خاصگان و مطربان و در شهر خلیفه شهر را فرمود، داری زدند بر کران مصلای بلخ، فرود شارسنان».<sup>۱۸</sup>

### غلام‌بارگی و ناحفاظی غزنویان

از صفات ناپسند این قوم غلام‌بارگی و بی‌شرمی آنان است: «... این [طغرل] غلامی بود که از میان هزار غلام چنو بیرون نیاید به‌دیدار و قد و رنگ و ظرافت و لباقت<sup>۱۹</sup> و او را از ترکستان، خاتون ارسلان فرستاده بود و این خاتون عادت داشت که هر سالی، امیر محمود را غلامی نادر و



کنیزکی دوشیزه خیاره فرستادی بر سیبل هدیه... یک روز چنان افتاد که امیر به باغ فیروزی شراب می خورد بر گل... و ساقیان ماهرویان عالم به نوبت دوگان، دوگان می آمدند و این ظفرل در آمد قبابی لعل پوشیده... امیر یوسف برادر محمود و عم مسعود غزنوی را شراب دریافته بود؛ چشمش بر وی پماند و عاشق شد و هر چند کوشید و خویشتن را فراهم کرد چشم از وی بر نتوانست داشت. و امیر محمود دزدیده می نگریست و شیفتگی و بی هوشی برادرش می دید و تغافل می زد تا آن که ساعتی بگذشت... پس گفت ای برادر! در مجلس شراب در غلامان ما چرا نگاه می کنی؟ اگر حرمت روان پدرم نبود ترا مالشی سخت تمام رسیدی؛ این باز عفو کردم و این غلام را به تو بخشیدم.<sup>۲۰</sup>

### دهن بینی و سخن چیلی

وقتی سلطان مسعود مدتی را در هرات اقامت داشته گروهی جوان بی خبر از اداره واقعی امور و جمعی اهل لجاج به قدرت رسیدند؛ هر جا مختشمی یا

کسی بود که محمود قدرش می نهاد، از ادامه این حالت و امور بی تاب می گشتند و سرانجام مسعودیان موفق گردیدند یا تمام آنان را به زندان اندازند یا از دربار برانند.<sup>۲۱</sup>

«محمودیان فرونیستادند از تضریب تا بدان جایگاه که در گوش امیر مسعود افکنند که اریارق [حاجب سالار هندوستان] بدگمان شده است و یا غازی [حاجب سالار دوره ی محمود و مسعود] بنهاده که شری به پای کنند...<sup>۲۲</sup> امیر دیگر روز بار نداد و ساخته بود تا اریارق را فرو گرفتند... سپاهسالاری نزدیک اریارق رفت و گفتند که سلطان نشاط شراب دارد و ترا می بخواند و وی به حالتی بود که از مستی دست و پایش کار نمی کرد... چو به طارم بنشست، پنجاه سرهنگ سربازی از مبارزان سر غوغا آن، مغافسه در رسیدند و او را بگرفتند، چنان که البته هیچ نتوانست جنبید...»<sup>۲۳</sup>

«اما به حقیقت نباید دانست که سلطان مسعود را هیچ در دل نبود، فرو گرفتن غازی... اما این جا دو حال نادر بیفتاد و قضای غالبه با آن یاز شد تا سالاری چنین برافتاد و لامرد لقضاء الله، یکی آن که محمودیان از دم این مرد، می یاز نشدند و خیلت و تضریب و اغرا می کردند و یک ده می کردند و دروغ ها می گفتند و باز می رسانیدند و دل امیر از بس که بشنید و پر شد تا ایشان به مراد رسیدند.»<sup>۲۴</sup> قصه ی پر سوز با مرکب چوبین نشانند حسنگ وزیر - که داستان چنان عیان است که به بیان حاجت ندارد - صرف نظر از کینه ی دیرین

ترا بود مسرکه و نا بود

# یاسنج بهیقی

تصنیف

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بهیقی دیر

باهتمام

دکتر غنی و دکتر فیاض

( متن مصحح و کامل با حواشی و تملیقات و فهرستها )

حق چاپ محفوظ  
۱۳۲۱

چاپخانه پانزده ملی ایران - تهران - ۱۳۴۴

مسعود، نتیجه ی همین گونه سعایتها بویژه گربه شانیهای بوسهل روزنی ست.<sup>۲۵</sup>

### فروگیری معتمدان پدری

از وقتی که مسعود بر تخت سلطنت مستقر گردید، به ترتیب به زیر آب کردن سر آنانی پرداخت که از ایشان نفرت داشته آنان که در حیات پدر، او را خوار می شمردند، آنان که به خیال او، محمود را ترغیب می کردند تا او را از ولیمهدی خلع کند و آنان که در سلطنت محمد محتشمان دستگاه بودند.<sup>۲۶</sup>

فروگیری، قفادارنیدن،<sup>۲۷</sup> به دام انداختن و به بند کشیدن نزدیکان، سالاران، حاجیان و معتمدان دولت با خيله و ترفند، بی تردید در تضعیف روحیه و بی اعتمادی دولتمردان تاثیر گذار بود؛ آن هم چهره هایی که نه تنها به زبان که در عمل تمکین و انقیاد خود را آشکار کرده بودند؛ به ذکر نمونه ی بسنده می شود:

مسعود غزنوی، پس از بازگشت پیروزمندان از اصفهان به هرات، برای

قبضه کردن حکومت و قدرت، حاجب بزرگ، علی قریب را طی نامه یی با احماذ تمام، آن گونه که اکفا به اکفا نویسند، ولی در اصل با خدعه به درگاه می خواند؛ اما علی قریب با زرف بینی به فرجام شوم خود می اندیشید و از رفتن به بارگاه مسعود، با وجودی که هم لشکریان را تحت امر داشت و هم خزانه ی پر و پیمان راه تن نمی زند و حق صحبت و نان و نمک نگاه می دارد و بدنامی اختیار نمی کند و در وفای غزنویان می ماند و به قضا رضا می دهد؛ داستان وی یکی از تراژدی های تاریخ بهیقی است او پس از بدروباش با بونصر مشکان گوید: «بدان! چندان که سلطان مسعود، چشم بر من افکند، بیش شما مرا نبینید این نامه های نیکو و مخاطبه های به افراط و به خط خویش فصل نیشتن و برادرم را حاجبی دان،<sup>۲۸</sup> همه قریب است و بز چون من مرد، پوشیده نشود و همه دانه است تا به میانه ی دام رسم... و گروهی که نه زناند و نه مردان، او را بر آن دارند که حاجب علی، در میانه نباشد... که قومی نوآیین کار فرو گرفته اند، چنان که محمودیان در میان ایشان به منزلت خائنان و بیگانگان باشند؛ خاصه که بوسهل روزنی بر کار شده است و قاعده بنهاد و همگان بخزیده».<sup>۲۹</sup>

### تعصبات خام و از میدان به در بردن مخالفان به بهانه ی بدمذهبی

محمود کرامی<sup>۳۰</sup> و به تبع او فرزندان مسعود، در دشمنی با پیروان

سایر آیین‌ها، بویژه با اسماعیلیه و بالاخص با قرامطه<sup>۳۱</sup> مفرط بود و حضور و وجود آنان را بر نمی‌تابید؛ محمود در پاسخ آزردهی خلیفه‌ی عباسی،<sup>۳۲</sup> القادر بالله از حسنگ وزیر در برائت و در دفاع از او می‌گوید: «من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام و قرمطی می‌جویم و آن چه یافته‌ام درست گردد، بر دار می‌کشند؛ اگر وی قرمطی است، من هم قرمطی باشم».<sup>۳۳</sup>

بوسهل زوزنی در دوره‌ی مسعود همین مساله را برای از میان برداشتن حسنگ بهانه می‌کند و در جواب امیر که به او می‌گوید: «حجتی و عذری باید کشتن این مرد را؛ بوسهل گفت: «حجت بزرگ‌تر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان است تا امیرالمومنین، القادر بالله بیازارد و نامه از امیرمحمود باز گرفت».<sup>۳۴</sup>

«محمود بیرون کردن ری از دست مجدالدوله دیلمی را با قتل عام باطنیان و آتش زدن کتب آنان جشن گرفت».<sup>۳۵</sup>

«چنین خبر آوردند امیر محمود را که اندر شهر وی و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیاراند؛ بفرمود تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند حاضر کردند و سنگریز<sup>۳۶</sup> کردند و بسیار کس از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را بست و سوی خراسان فرستاد و تا مردن اندر قلعه و حبس‌های او بودند».<sup>۳۷</sup>

### هدایای بی حساب برای جلب رضایت خلیفه

عاملان و کارگزاران امیر مسعود مال مردم را به حیف و ستم می‌بستند و در بقا و تایید خود و سلطان هزینه می‌کردند؛ از جمله آن خاصه خرجی‌ها به شرح یکی از هدایای او برای خشنودی خلیفه‌ی عباسی، القائم بامرالله، می‌پردازم: «امیر گفت: خلیفه را چه باید فرستاد؟ [احمد بن حسن میمندی] گفت: بیست هزار من نیل رسم رفته است، خاصه را و پنج هزار من شاشیت درگاه را... و زیادت خلیفه را بر خواجه بردادن گرفت و وی می‌نشست: صد پاره جامه همه قیمتی از هر دستی، از آن ده بزرگ و پنجاه نافه مشک و صد شمامه کافور و دویست میل شاره به غایت نیکوتر از قصبه و پنجاه تیغ هندی و جامی زرین<sup>۳۸</sup> از هزار مثقال پر مرارید و بیست پاره لعل بدخشی به غایت نیکو و ده اسب خراسانی، ختلی بجل و برقع دیبا و پنج غلام ترکه قیمتی».<sup>۳۹</sup>

### بر کنشیدن مداحان و راندن حق گویان

یکی از موارد ضعف حکومتی مسعود توجه به مدیحه‌سرایان و سالوسان و طرد و نفی صالحان، مشفقان و خیرخواهان است؛ در حالی که عصری که به قول خاقانی دیگران از نقره زد و آلات خوان از زر بناخت<sup>۴۰</sup> در وصف مسعود که از صله‌ی هزار دیناری او برخوردار می‌شود،<sup>۴۱</sup> می‌گوید:

شهریار دادگر، آن خسرو مالک رقاب

آن که دریا هست پیش دست احساسش، سراب...

تا چهل من گرز تو دیدند گردان، روز جنگ

دست‌ها شد بی‌عنان و پای‌ها شد بی‌رکاب<sup>۴۲</sup>

مسعود رازی که نابسامانی‌ها را با چشم خرد می‌بیند در جشن

مهرگان در قصیده‌ی نصیحت‌آمیز به امیر مسعود می‌گوید:

مخالفتان تو موران بدند، مار شدند

بر آرزو ز موران مار گشته، دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر

که ازدها شود، از روزگار یابد مار

امه، مسعود غزنوی با وجودی که هدایای زیادی در این جشن

نصیبش می‌شود، از روی آزردهی، همه‌ی شاعران را از صله محروم

می‌کند و بر مسعود رازی خشم می‌گیرد و او را به هندوستان تبعید

می‌کند.

«این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد هر چند فضول بود و شعرا

را با ملوکان این نرسد؛ و مطربان را هم صلت نفرمود که در این روزگار

آن ابر زریاش، سستی گرفته بود و کم باریدی».<sup>۴۳</sup>

مورد دیگر آزردهی بونصر مشکان، آگاه‌ترین رجل تاریخ

مسعودی است؛ کسی که بیهقی به شاگردی او افتخار می‌کند و همه‌جا

از او به عنوان «استادم» یاد می‌کند و سبک و سیاق کلام خود را متأثر

از او می‌داند و پس از مرگش با شاعرانه‌ترین تعبیرات از او یاد

می‌کند: «باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نوشته‌اید؛

در این تالیف قلم را لختی بر وی بگریانم». و بوالقاسم اسکافی دبیر در

موردش گفته:

الم تر دیوان الرسائل عطلت بفقده اقلامه و دفاتره<sup>۴۴</sup>

«بوالحسن عبدالجلیل خلوتی کرد با امیر و گفت: «ما تازیکان

اسب و اشتر زیادتی داریم بسیار...»

نستخی باید کرد با نام هر کسی چیزی نبشت». و غرض درین نه

خدمت بود، بلکه خواست بر نام استاد بونصر چیزی نویسد و از

بدخوبی و زعارت او دانست که نپذیرد و سخن گوید و امیر بر وی، دل

گران‌تر کند.

امیر را این سخن ناموافق نیامد و بوالحسن به خط خویش نستخی

نبشت و همه‌ی اعیان تازیک را در آن درآورد و آن عرضه کردند و

هر کس گفت: فرمانبردارم و از دل‌های ایشان ایزد عز و جل، دانست.

بونصر بر آسمان آب برانداخت... و گفت: چون کار بونصر بدان منزلت

رسید که به گفتار بوالحسن اینونی<sup>۴۵</sup> بر وی دستور نویسند، زندان،

خواری و درویشی بر وی خوش شد و پیغام داد به زبان بوالعلاء طیب

که بنده پیر گشته و این اندک مایه تجملی که دارد، خدمت راست و

چون بدین حاجت آید فرمان خلواند را باشد، کدام قلعت فرماید تابنده

بدانجا رود و بنشیند».<sup>۴۶</sup>

«... و نیز گفت: خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند

که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست. من دل بر همه‌ی بلاها

خوش کردم و به گفتار چون بوالحسن چیزی ندمم».<sup>۴۷</sup>

بعد از همین روزگاران بود که از فرط فشار که «لقوه و فالج و سخته

افتاد وی را و روز آدینه بود، امیر را آگاه کردند، گفت: نباید که بونصر

حال می‌آورد».<sup>۴۸</sup>... بوالقاسم کثیر و بوسهل زوزنی گفتند: بونصر نه از

آن مردان باشد که چنین کند. امیر ابوالعلاء [طیب] را گفت تا آن‌جا

رود و خبری بیاورد... بوالعلاء آمد و امیر را گفت: زندگانی خلواند دراز

باد، بونصر رفت و بونصر دیگر طلب باید کرد».<sup>۴۹</sup>

نامه‌ها می‌رسید از هر جایی که خصمان کارهای خویش می‌سازند و باری دادند بوری تگین را به مردم، تا چند جنگ قوی بکرد با پسران علی تگین و ایشان را بزد و نزدیک است که ولایت ماوراءالنهر از ایشان بستاند و پسر آلتوتاش، خندان، نیز با آن قوم دوستی پیوست و بند جیحون از هر جایی گشاده کردند و مردمان آمدن گرفتند به طمع غارت خراسان، چنان که در نامه‌ی خواندیم از آموی که پیرزنی را دیدند یک دست و یک چشم و یک پای، تبری در دست پرسیدند از وی که چرا آمدی؟ گفت: شنوم که گنج‌های خراسان را از زیرزمین بیرون می‌کنند من نیز بیامدم تا لختی ببرم. امیر از این اخبار بخندیدی. اما کسانی که غور کار داشتند بر ایشان این سخن صعب بود.<sup>۵۰</sup>

بی‌اعتنایی به آرای مشفقان و آزار صالحان

در تاریخ بیهقی به شواهد و مواردی برمی‌خوریم که سلطان مسعود، شورا و کنکاش برای امور و مهمات ملکه متشکل از دولتمردان طراز اول ترتیب می‌دهد و نظرها را می‌شود، اما نسبت به آرای دیگران بی‌اعتنایی می‌کند و رأی و نظر خویش را اعمال، بلکه تحمیل می‌کند که فرجام شوم این خودکامگی بعدها رخ می‌نمایند. «عبدالجبار [کندخای هارون خوارزمشاه] می‌نالد<sup>۵۱</sup> و پدرش [خواجه احمد عبدالصمد وزیر مسعود] او را فریادی نمی‌توانست رسید که امیر مسعود، سخن کس بر هارون نمی‌شنید و با وزیر بد

می‌بود؛ و هارون راه برگرفته بود تا کسی را زهره نبودی که چیزی نبستی به نقصان حال وی؛ و صاحب برید را بفریفته تا به مراد او آن‌ها کردی و کارش پوشیده می‌ماند تا جو هزارواند غلام

بساخت و چتر و علامت سیاه و جباری سلاطین پیش گرفت؛ و عبدالجبار بیگار بماند و قومش و لشکرها گرفت از هر جایی و رسولان وی سوی علی تگین و دیگر امرا پیوسته و کار عصیان پیش گرفت... و خطبه بگردانیدند و نام مسعود نبردند و نام وی بردند.<sup>۵۲</sup>

«نشانه‌های کاهش ایمان خادمان سلطان به مخدوم که لجاجت و تلون مزاج او - که چنین می‌نمود که قوه‌ی تمیز را از وی سلب کرده بود - از این امر پیداست که احمد عبدالصمد به گرفتن مواضعه یا قرارداد رسمی خدمت در این سفر جنگی - که در آن، موقع و حقوق وزیر در برابر دیوان عرض به‌دقت تعیین شده بود و وظایف و

مسئولیت‌هایش صراحتاً در آن ذکر گردیده بود - پافشاری کرد.<sup>۵۳</sup> پس از شکست دندانقان<sup>۵۴</sup> و بشکوهینن مسعود و آهنگ بردن حرآت و خزائن فراوان به هندوستان، اولیا و حشم دست به دامن احمد عبدالصمد شدند که مگر مسعود از این تدبیر ناصواب بگردد.

«امید همگان به خواجه بزرگ است تا این تدبیر خطا را دریابد... انشاءالله تعالی که این پیر ناصح، نامه‌ی مشیع نویسد و این خدانود [مسعود] را بیدار کند... [خواجه احمد عبدالصمد] الحق سخن‌های هول باز نموده بود اکفا وار و هیچ تیر در جعبه بنگذاشته و مصرح بگفته که: «اگر خدانود به هندوستان رود و حرم و خزائن آن‌جا برد و این خبرها منتشر گردد و به‌دوست و دشمن برسد، آب این دولت بزرگوار، ریخته شود» چنان که همه کس را طمع زیادت گردد. و نیز بر هنتوان اعتماد نیست که چندان حرم و خزائن به زمین ایشان باید برد... بنده این نصیحت بکرد و حق نعمت خدانود را بگزارد و از گردن خود بیفکند... امیر چون این نامه بخواند، گفت: این مرد، خرف شده است و نداند که چه می‌گوید... صواب این است که ما دیده‌ایم<sup>۵۵</sup> که آن‌چه من می‌بینم، شما نتوانید دید.<sup>۵۶</sup>

شکست‌های پیاپی و از دست‌دادن خراسان، ری، جبال و خوارزم و سرانجام هزیمت دندانقان از ترکمانان و آن‌گاه هزیمت مذلت‌بار و بی‌بازگشت بلکه فرار به هندوستان به‌رغم نصایح احمد عبدالصمد این وزیر پیر خردمند، سبب شد تا غلامان شورشی گنج‌ها را غارت کنند و مسعود کشته شود و در واقع سرو تانور غزنویان خم گردد و این دولت بر سر خودکامگی‌ها از دست رود و از جانشینان هم کاری برنیاورد و سرنوشت مردم و اداره‌ی بخش عظیمی از نجد ایران به بیگانگان دیگر یعنی به ترکان سلجوقی و آن‌گاه خوارزمشاهی سپرده شود.

نتیجه

سلطنت بشکوه و دولت مقتدر یمین‌اللوله محمود غازی هرچند زمانی دراز پایید، اما جاوید نماند و اداره‌ی آن به پسر کهنترش رسید شهاب‌اللوله مسعود در آغاز با تأیید خلیفه‌ی عباسی و با تطمیع سران حکومتی پدر و دولتمردان برادر، با گریه شایه‌ها و بگیر و ببنده، توانست کاملاً بر اوضاع مسلط شود؛ اما در نتیجه‌ی بی‌تدبیری‌ها، شادخواری‌ها، فشارهای مالیاتی، بی‌توجهی به رایزنی‌ها، تعصبات مذهبی، برکشیدن نالایقان و نفوذ سالوسان، دلسردکردن و رانندن و حذف خادمان، ناحفاظی‌ها و بی‌رسمی‌ها، سلطه‌ی خود را از دست داد و سرانجام رقیبان مالک دیهیم و اورنگ ملکت او شدند. ■



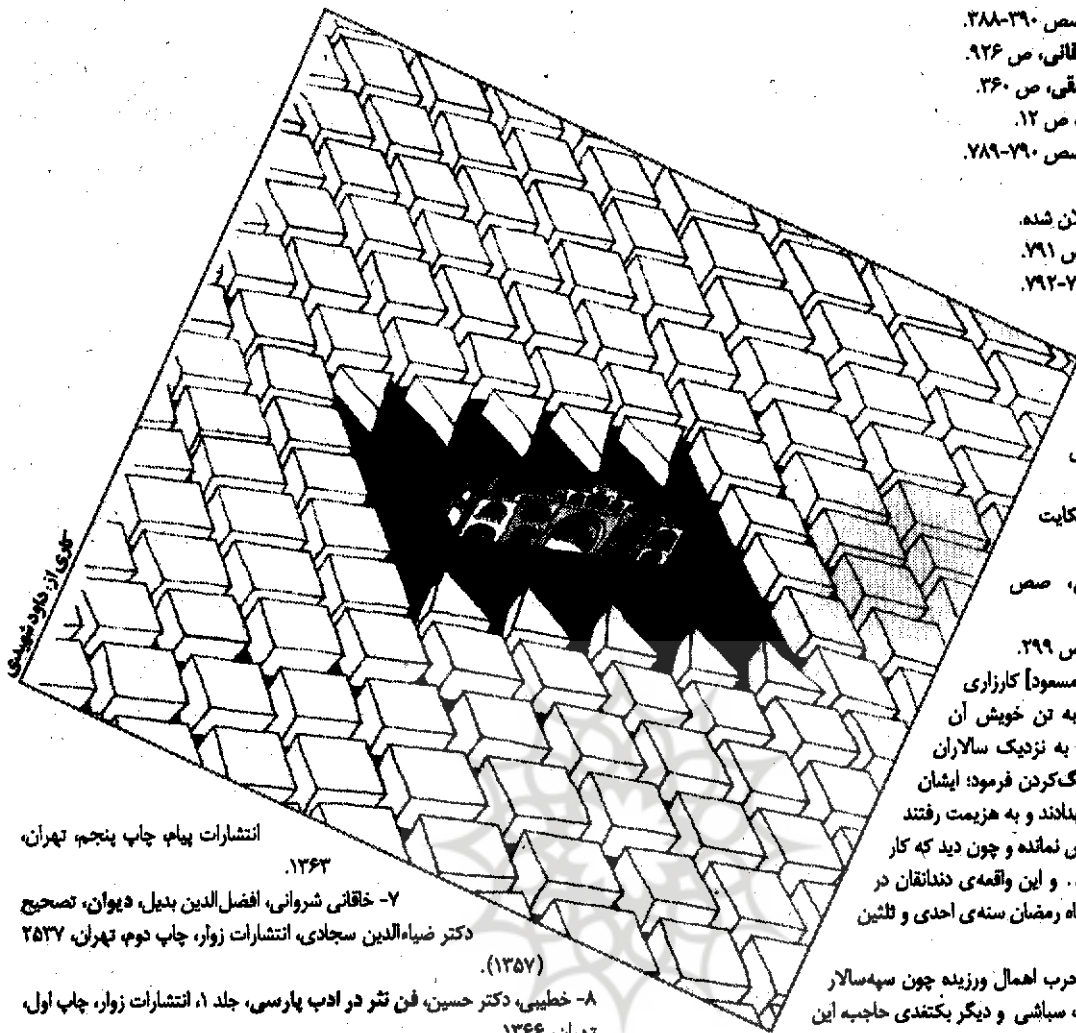
کبری از، داود شهیدی

## پی نوشتها

- ۱- تاریخ غزنویان، ص ۲۵.
- ۲- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، متولد نصیبین، بین‌النهرین علیه در بیش‌تر سرزمین‌ها سفر کرد و در غرب تا دورترین نقطه‌ی آن که اسپانیا بوده رفته؛ جغرافیای مهمی به نام کتاب المسالک و الممالک نوشت. (خلاصه زندگی‌نامه‌ی علمی دانشمندان، ذیل مدخل ابن حوقل)
- ۳- بیستگانی، جیره‌ی سربازانی که هر بیست روز یکبار پرداخته می‌شد. (فرهنگ‌های تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی)، این کلمه را به عربی‌المشرقیه گویند؛ شاید پولی بوده است به وزن بیست مثقال (تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر).
- ۴- جابیت: باج گرفتن، خراج ستدن.
- ۵- تاریخ غزنویان، ص ۲۶.
- ۶- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل آلپ تکین.
- ۷- تاریخ ایران، ص ۲۶۱.
- ۸- همان، ص ۲۶۲.
- ۹- این نصیبات از دوره‌ی محمود آغاز شده و تا دوره‌ی مسعود ادامه داشته به‌نقل از چهار مقاله، محمود غزنوی پاندمیان خود در دادن پاداش به فردوسی مشورت کرد که «فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم؛ و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی‌ست. [رافضی در نزد اهل سنت هر یک از افراد شیعه را گویند. (فرهنگ فارسی)] و معتزلی مذهب و این بیت به اعتزال او دلیل کند که او گفت: بنه بیست‌نگان آفریننده را و بر رض او این بیت‌ها دلیل است که او گفت:  
... خردمند، گیتی چو دریا نهاد  
... میانه یکی خوب کشتی عروس  
... پیغمبر بندو اندرون با علی  
... اگر خلد خواهی به دیگر سرای  
... برین زادم و هم برین یگنرم  
و سلطان محمود، مردی متعصب بود و این تخلیط بگرفت و مسعود افتاده. (بهارمقاله، صص ۷۸-۸۰)
- ۱۰- «از آغاز تشکیل دولت‌های ایران تا اوایل قرن پنجم هجری دیوان دربار سلاطین ایران به زبان عربی بود و مکاتیب رسمی و دیوانی بدین زبان انشاء می‌شد و حتی در مکاتیب بین پادشاهان و وزعی لشکر و وزیران نیز زبان عربی به‌کار می‌رفته چنان‌که نمونه‌هایی از آن را در تاریخ عتی و ترجمه‌ی آن می‌توانیم دید... این روش، هم‌چنان تا دوره‌ی ابوالعباس فضل بن عباس اسفرائینی، نخستین صاحب دیوان بزرگ دربار محمودی ادامه داشت. در دوره‌ی او به تصریح عتی، به امر او دیوان از عربی به فارسی برگردانده شد.» (فن نثر در ادب فارسی، صص ۳۱۳-۳۱۴)
- در عهد وزارت خواجه احمد بن حسن میمندی بار دیگر، دیوان از پارسی به عربی بازگشت؛ در ترجمه‌ی تاریخ یحیی آمده:  
وزیر، ابوالعباس، در صنعت دبیری بضاعتی نداشت و به معارست قلم و مدارات ادب، ارتیاض نیافته بود، و در عهد او مکتوبات دیوانی به پارسی نقل می‌کردند و بازار فضل کسب شده بود... و چون مسند وزارت به فضل و فضایل شیخ جلیل [خواجه احمد حسن میمندی] آراسته شد کوچک کتاب از مهوای هبوط به لوج شرف رسید. (ترجمه‌ی تاریخ یحیی، صص ۳۴۶-۳۴۵)
- محمود غزنوی درباری شاهنامه‌ی فردوسی گویند: «همه‌ی شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست؛ ابوالقاسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد؛ ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد؟ اما این دلم که خدای تعالی خویشان را هیچ بنده چون رستم، دیگر نیافرید.» (تاریخ سیستان، ص ۷)
- ۱۱- تاریخ ایران، ص ۲۶۲.
- ۱۲- تاریخ بیهقی، صص ۵۲۲-۵۳۱.
- ۱۳- نیه‌ره: غیر معمول، بی‌راهه، (حواشی دکتر فیاض).
- ۱۴- مزمل: شیر آب (فرهنگ فارسی).
- ۱۵- القیه: الفیه و شلیفه: داستان‌هایی شهوی که در کتاب‌هایی مدون و با تصاویر

شهوات‌انگیز در میان مردم متداول بود. (فرهنگ فارسی)

- ۱۶- تاریخ بیهقی، ص ۱۳۵.
- ۱۷- همان، صص ۸۹۲-۸۹۱.
- ۱۸- همان، ص ۳۲۲.
- ۱۹- لباقت: هوشیاری، چرب‌زبانی، زیبایی در شمایل (فرهنگ فارسی).
- ۲۰- تاریخ بیهقی، صص ۳۲۰-۳۲۹؛ داستان عشق خود محمود به ایاز نیز مشهور و در بسیاری از متون به آن اشاره شده است: «عشقی که سلطان یمن الدوله محمود به ایاز ترک بوده است معروف و مشهور؛ شبی در مجلس عشرت بعد از آن که شراب در او اثر کرد و عشق در او عمل نموده به زلف ایاز نگریسته عنبری دید بر روی ماه، غلتان، سنلی دید بر چهره‌ی آفتاب پوچان، حلقه حلقه چون زره، بندبند چون زنجیر، در هر حلقه‌ی هزار دل، در هر بندی هزارجان. عشق عنان خویشنداری از دست صبر او برود و عاشق‌وار در خود کشید. محتسب اماناً و صدقنا سر از گریبان شرع برآورد و گفت: هان محمودا عشق را با فسق میامیزا... ترسید که سپاه صبر او با لشکر زلفین ایاز برنیاید، کارد برکشید و به‌دست ایاز داد که بگیر و زلفین خویش را بهر... ایاز زلف دو تو کرد و تقدیر بگرفت و فرمان به‌جای آورد و هر دو سر زلف را پیش محمود نهاد؛ گویند آن فرمانبرداری، عشق را سبب دیگر شد...» (چهارمقاله، صص ۵۶-۵۵)
- ۲۱- مجمع‌النساب شبانکاره‌ی، به‌نقل از تاریخ غزنویان، ص ۳۲۷.
- ۲۲- تاریخ بیهقی، ص ۲۸۸.
- ۲۳- همان، صص ۲۹۴-۲۹۳.
- ۲۴- همان، ص ۲۹۸.
- ۲۵- برای اطلاع بیشتر تر. ک. تاریخ بیهقی، صص ۲۳۶-۲۳۱.
- ۲۶- تاریخ غزنویان، ص ۳۲۷.
- ۲۷- قفلاترین: بی‌آبرو کردن، واژه برگرفته از تاریخ بیهقی‌ست.
- ۲۸- مسعود به برادر او منگه‌تراک حاجبی می‌بخشد؛ او به برادرش علی قریب می‌گوید که زودتر به درگاه بیا که کارها به مراد است؛ گفتی‌ست آن چه علی قریب به فراس‌ت دریافت و پیش‌بینی کرد، تحقق یافت و هر دو از دم تیغ مسعود گذشتند.
- ۲۹- تاریخ بیهقی، صص ۶۰-۵۸.
- ۳۰- کرامی، منسوب به کرامیه از فرق سنت و جماعت بودند و از ابوعبدالله محمد بن کریم بن عراف بن خزانه بن براه (درگذشته در ۲۵۵ هـ) پیروی می‌کردند. (فرهنگ فرق اسلامی)
- ۳۱- قرامطه، پیروان حمدان اشعث ملقب به «قرمطه» برای اطلاع بیشتر تر. ک. فرهنگ فرق اسلامی مدخل «قرامطه».
- ۳۲- که خلیفه را چندگونه صورت کردند تا نه‌یک آزار گرفت و از جای بشد و حسنک را قرمطی خوانند. (تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷)، فرخی شاعر درباری در سوگ محمود و دشمنی او با قرمطیان و این که قرمطیان پس از او آرامش خواهند یافت گویند: آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند / ایمنی یابند از سنگ پراکنده و نار (دیوان فرخی، ص ۹۱)
- عنصری شاعر دیگر درباری، به لشکرکشی محمود به خوارزم - که صرفاً دلایل سیاسی و نظامی داشته - انگیزه‌ی مذهبی داده و می‌گوید:  
بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد  
ز بهر نصرت دین محمد مختار  
از آن‌که تربت گرگانج و شهر و برزن او  
مقام قرمطیان بود و معدن کفار  
(دیوان، ص ۷۷-۷۶)
- ۳۳- تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷.
- ۳۴- همان، ص ۲۲۳.
- ۳۵- تاریخ غزنویان، صص ۲۰۱-۲۰۰؛ محمود در فتح‌نامه‌ی که برای خلیفه‌ی بغداد می‌فرستد مباحثات می‌کند که این ناحیه را از داعیان اسماعیلی و معتزلی و رهبران غلات شیعه خالی ساخته تا مقصود سنت به پیروزی رسد. (همان، ص ۵۲)
- ۳۶- سنگریز: سنگسار، کسی که سنگ بر آن ریخته باشند. (لغت‌نامه)
- ۳۷- تاریخ گردیزی، ص ۴۱۸؛ شبانکاره‌ی در ستایش محمود می‌گوید: سلطان بالغ بر ۵۰۰۰۰ رافضی و مخالفان مذهب عامه را معلوم کرد. (تاریخ غزنویان، ص ۵۲)
- ۳۸- «از» به‌جای کسره‌ی اضافه؛ یعنی جامی زرین هزار مثقال.



- ۳۹- تاریخ بیهقی، صص ۳۸۸-۳۹۰.
- ۴۰- ر.ک دیوان خاقانی، ص ۹۲۶.
- ۴۱- ر.ک تاریخ بیهقی، ص ۳۶۰.
- ۴۲- دیوان عنصری، ص ۱۲.
- ۴۳- تاریخ بیهقی، صص ۷۸۹-۷۹۰.
- ۴۴- همان، ص ۷۹۵.
- ۴۵- ایدونی، فلان فلان شده.
- ۴۶- تاریخ بیهقی، ص ۷۹۱.
- ۴۷- همان، صص ۷۹۲-۷۹۳.
- ۴۸- حال می آورد:
- تمازی می کند.
- ۴۹- تاریخ بیهقی، ص ۷۹۳.
- ۵۰- همان، صص ۷۹۰-۷۹۱.
- ۵۱- می نالید: شکایت می کرد.
- ۵۲- تاریخ بیهقی، صص ۹۲۸-۹۲۹.
- ۵۳- تاریخ غزنویان، ص ۳۹۹.
- ۵۴- هر چند آن روز [مسعود] کارزاری کرد که هیچ پادشاه به تن خویش آن نکرده و کس فرستاد به نزدیک سالاران خویش و ایشان را جنگ کردن فرمود؛ ایشان حرب نکردند و پشت بپادند و به هزیمت رفتند و به نزدیک او بس کس نمائند و چون دید که کار تباہ گشته بازگشت... و این واقعه‌ی دندانقان در روز آینه بود، هشتم ماه رمضان سنه‌ی احدی و ثلثین و اربعمائه.

آن سالاران را که در حرب اهمال ورزیده چون سپهسالار علی دایه حاجب بزرگ سپاسی و دیگر بکنند حاجبه این هر سه سالار را بند کرد و مال ایشان را بستد و ایشان را سوی هندوستان به قلمها فرستاد و هم اندرین روز هر سه تن بمردند. (تاریخ گردیزی، ص ۳۳۷)

۵۵- به رغم توصیه‌ی احمد عبدالصمد او با یک جهان گنج و حرم روی به هندوستان می‌آورد و در واقع می‌گریزد تا این که در نزدیکی رباط ماریگله نزدیک سند تمادای از غلامان به غارت گنج می‌پردازند و امیر محمد بندی و مخلوع را به پادشاهی می‌خوانند آن‌گاه مسعود را در همان رباط دستگیر می‌کنند و به قلعه گبری می‌فرستند و سرانجام در همان قلعه به وسیله‌ی کوتوال قلعه براساس پیام دروغین و ساختگی امیرمحمد، کشته می‌شود. (ر.ک. همان، صص ۳۴۰-۳۳۹)

۵۶- تاریخ بیهقی، صص ۸۹۷-۸۹۶.

- انتشارات پیام، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۷- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران، ۲۵۲۷ (۱۳۵۷).
- ۸- خطیبی، دکتر حسین، فن تثر در ادب پارسی، جلد ۱، انتشارات زوار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
- ۹- خلاصه‌ی زندگی‌نامه‌ی علمی دانشمندان، زیر نظر احمد بیرشکه شرکت انتشارات علمی فرهنگی / بنیاد دانشنامه‌ی بزرگ فارسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۰- دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوم، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، انتشارات مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۱- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره‌ی جدید، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۲- عنصری بلخی، دیوان، تصحیح و مقدمه‌ی دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۳- غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین رامپوری، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۴- گردیزی، ابوسعید عبدالرحمن بن ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحشیه‌ی عبدالرحمن حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۵- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتاب‌فروشی زوار، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۶- مشکور، دکتر محمدجواد فرهنگ فرق اسلامی، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.
- ۱۷- معین، دکتر محمد فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶ (۱۳۶۵).
- ۱۸- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، انتشارات جامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.

**منابع**

- ۱- ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه‌ی تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر جعفر شعار، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲- با سورت، کله‌فورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه‌ی حسن انوشه، جلد اول و دوم، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).
- ۴- تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- ۵- گزیده‌ی تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۴۸.
- ۶- پیگولوسکیله یا کوبوسکی، پطروشفسکی، بلنیتسکی، استروویوا، تاریخ ایران،